

۱، ۱۱۱ صنفی

۸۶، ۹، ۱۰

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۱۳۵



۲

۱۸۵۸۶

۲۰۹۷۵۱



کتابخانه  
مجلس شورای ملی

۲

۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۵  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۰۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸

کتابخانه  
مجلس شورای  
ملی  
۱۸۵۸۶

۲

۱۸۵۸۶

۲۰۹۷۵۱



کتابخانه  
مجلس شورای ملی

۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۵  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۰۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸

کتابخانه  
مجلس شورای  
ملی  
۱۸۵۸۶























زیر

و کار تو کم شتر نه مانده است اخفرت گفت ای بابا تو عجب بی حمت گفتی عیسی بنزد شتر را که عیسی  
در آنوقت شتر را پس از آنکه باند و بارش را که خود در بر داشت شتر نهاد و گفت سوار شو پس سوار شد  
و با کفرت شتم و شتر پیش از شتر اخفرت بیعت استحقار و طعنه را شترش کرد و از بر این  
در آن شبیت و چون تو پس کف خارج پدر خود فرزند کند گفت بغیر از تو کف حق و حق تو از  
کف از پدر تو فرزند نه است تو کم با کف و در حق با بی عینیه تعاطی که بر حق با آن پدر حق را  
ایا کند و قبول نماید طعنه را پس چون وقت خراب شدن شود آن کرد آن ملو اخفرت  
گفت ای بابا کفم کرده و زن خود است کفم با کف ملک و ملک کرده کفم بقلعه و قلعه کرده کف  
پوه بود در مدینه حضرت کفم از الحزن جوان خود است که با هم بازی کرد کفم با رسول الله ص  
ان منجم توانمند کرد کفم از این کف پوه بهرات از بر این کفم کرد که کار عیسی حضرت کف  
خوب کرد پس کف از این کف شتر خود را بخندید کفم بخون دویست درهم از طلا حضرت کف  
منجم شتر را چون منجم عینیه رسید شتر را بکشت حضرت بر دم فرمود که ای رسول الله  
با و به کف منم پدر خود پدر و بوزن همدست درهم از طلا بده منم شتر را با و به  
حضرت عیسی کف که ای معطل که در حق خدا را پدر خود کفم با رسول الله کف از  
خبر مانده از پدر خود بعضی از او گفت کفم نه کف چون برسد وقت خراب شدن (اعلام)  
کفم را چون وقت رسید اعلام کردم اخفرت را پس آمد و کف کرد و از بر این مقدار که  
دادم بریدم و حال صلیب کردم و شتر را از این کف رسول خدا که در این مقام را و کف  
فرستاد پس برید شتم و خودم از آن خراب مانده **و شتر** از این عیسی کف رسول خدا  
هرگاه که عیسی را می رسید از پدر شتر را می گفت کفم نه کف عیسی **و شتر** از این عیسی کف  
نماد که حضرت عیسی را با این طایفه که کف رسول الله اخفرت در جواب او کف پس کف

**روایت** از ابوذر که گفت چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد در حالت سخن کردن **روایت**  
 از ابیوس شپا که گفت از من پرسید ابو جعد الله که چگونه است مرا که گران باشد یکدیگر را حسن خلق  
 و خوش خلقی یکدیگر را پس بیز سر کرد برادر من را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید و فرمود من آن  
 بود که گفتم خوش خلق **روایت** از انس که گفت دیدم ابراهیم  
 پسر رسول خدا را در حالت نزاع پس آنحضرت میگفت و میگفت چشم آنکس میریزد و دل آنخون  
 و اندامش پاک است و میگویم که آنخونی که از او است پروردگار را بد و گنبدنای ابراهیم خون و  
 عیان **روایت** از خالد بن سلمه زدی که گفت چون زخم خود را زید بن اشرف رسول خدا زانجا نه  
 او چون شد و او دید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را که برین کرد پس آنحضرت باز بلند گشت یکی از اصحاب  
 با آنحضرت گفت که بسید این قوم که برین بود با رسول الله گفت که بسبب اینم شوق دوست است  
 بدوست **روایت** از ابی المونیس علی بن ابی طالب که گفت رسول خدا  
 در وقت راه رفتن میل پیش کرد و رو را در دست از من بر داشت و میگوید که از الله شایسته دیدم  
 مثل او نه پیش از آنحضرت و ندیدم از آنحضرت **روایت** از ابی هرکه که گفت رسول خدا وقتی که بران آمدی  
 از منزل بجای می رفتی اصحاب در پیش آنحضرت می نشستند و عقب آنحضرت را برای فرشته می کشیدند  
**روایت** از ابن عباس که گفت رسول خدا وقتی که در می می نمودی از در آنحضرت گشت  
 در آنحضرت مثل رفتی کسی که حاضر باشد و نه چو رفتی کسی که حاضر باشد **روایت** از انس که  
 که مرا دیدم با محمد در حالت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته **روایت** که رسول خدا در حرم سوار بود و میگذشت  
 کسی را پادشاه او بر نهاده اند که کسی را سوار می نمود که کسی را میگردانند و از سوار شدن با آنحضرت میگویند  
 آنحضرت که پیشتر از من بود و در بار من ای که پیشتر از من **روایت** که طبع که در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 مدینه بگشتن طبعی که که خود مدینه ای آنحضرت و من پس از ای با آنحضرت پس آنحضرت این فرمود

۱۲۱



دعوت ایشان را پس در راه شخصی دیگر همراه ایشان شدند چون نزدیک خانه ایشان رسیدند حضرت گفت  
 بآن سر که در راه همراه شده بود که تو مرا خواندند بطعام پیش من بشیر بگویم بقوم بودن ترا طلب حضرت  
 کیم از ایشان بگری تو در جهان بجای از غفلت حضرت عیسی منقول آنکه بختی استی وقت از ایل  
 گویند که کما فی نحو رسول خدا با کسی که بخت خود را از دست بگشاید شیده باشد، آنکه آنکس  
 دست خود را از دست آنحضرت میکشد و هر کس با آنحضرت میآید دشتی با شخصی کفی آنحضرت بگشاید  
 آنکس را بگشاید و نزاع میکند و آنحضرت در سختی کسی را آنکه آنکس خواستش شدی و هر کس میزند  
 که آنحضرت بای خود را پیش کسی دراز کرده باشد و عرض میکند و بد آنحضرت و دیگر آنکه آنحضرت  
 میکند و آنحضرت آن نیاده بودی و یا میگوید آنحضرت خود را و اشخاص میکشدی و بجهت طلبی که  
 بر آن حضرت واقع شدی یا آنکه از آن ظالم امر خارج شدند پس اینها هم غضب آنحضرت بر آن  
 خدا بود و در مقام اشخاص و هر که میکشد که آنحضرت بجز خود در دست و در دست هر چه از آن حضرت طلب  
 نمود که گفت با آنکه در هر که با حق بیعت است را در خود بیکه حاجت او را بر آورد و در هر چه از او  
 طلب است و حق گفتی و غایب آنحضرت میگردد و از آن زمان مردمانی دید که آنکس تمام آنچه در آن زمان بود  
 بجای آوردی و خطبه آنحضرت گوید که تو بود از خطبه بر دمان دیگر و سخن بپایان و سخن آنحضرت  
 بنزد و هر که آنحضرت متوجه باشد از آنکه از آنحضرت میداند و توبه آنحضرت را و هر که آنحضرت  
 طعام خود را به تو پیش از این بنما و طعام خود را کرد و بعد از آمدن از طعام کشید و  
 که طعام خود را از پیش خود خورد و هر که طعام خود را از همه خود و هر که آب خورد  
 به آنکه خود را اندک آب خورد و در پس او دست رست آنحضرت بر او طعام خوردن  
 و آب خوردن و چیزی در خشم و چیزی دادن بود و میکشید و میداد و چیزی که بدست رست و دست  
 چه آنحضرت از این رخ اینها بود و از زبان او دست میداشت که ابتدا باین رست کند

بر کمال دردی

[illegible]

و ندیدیم هیچ شک و چندی که خود را بر توده باشد از بزرگحضرت رس کرد و هیچ و سپاه از ایشان  
 را که نرم تر بود و چند از دست حضرت و غار از حضرت سبک تر بود از غار زهره و دهانی تا که از حضرت  
 بود بجای آورد و در **روز شنبه** از جریر بن عبد الله گفت که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از حضرت  
 سید بن کسری پس از حضرت گفت از جریر بن کاس که از کعبه که آمد مسلمانان خود را و رسول الله پس از حضرت  
 انداخت از جریر بن کاس و در خود را از جریر بن کاس شنیدم بر آن پس از حضرت تو بدیدند با صحاب کتب که هر  
 کاه نگر تو نمی و دشمنایا که آمدند **روز شنبه** از ابی عبد الله گفت بدستی که رسول الله  
 و دیده کرد و در ابی عبد الله گفت که شما اینجا ساقتم تا تو بیانی از ابی عبد الله گفت بجهت افتاد با حضرت  
 مشقت بسیار رسید بعضی از شما که گفتند که یا رسول الله کاشکی با بی بی از حضرت فرمود که  
 اینجا و عده کردم با کس بجای دیگر چون مردم **روز شنبه** از جریر بن کاس گفت که یا رسول الله هرگاه بخدا  
 می رود بر آن را که از حضرت تو می رود هیچ بول و عیال را نمی بکشد و بر خورش شنیدم حضرت  
 گفت از جریر بن کاس گفت که شما را شنیدم که فرموده از جریر بن کاس که از جریر بن کاس **روز شنبه**  
 از ابی عبد الله گفت که فرموده رسول الله و از حضرت برادر جریر بن کاس فرموده بود از جریر بن کاس  
 مبارک حضرت کرده بود پس عمر بن الخطاب را رسول الله کاش فرستی بخدا از پس از حضرت گفت که چو  
 مرا با دنیا مثل من و مثل دنیا همچو آن کیست که من می بینم که در روز تبارک و تعالی و عز از روز  
 سایه در بر خاند و بعد از آن برود و بخدا در آن سایه **روز شنبه** از ابی عبد الله گفت که رسول الله  
 وفات کرد و در نزد حضرت در کرد و بود و در روز از ابی عبد الله که بود که در روز از ابی عبد الله  
**روز شنبه** از ابی عبد الله گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه که شما فرزند خود را می کشید و می  
 می کشید و فرزند او را که برکت است خانه که در دوختن نام باشد و کسی که در دوختن نام باشد و برکت از شما  
 که از رفیقان در میان ایشان می خواند **روز شنبه** از ابی عبد الله گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در دوختن نام باشد و برکت از شما

منزل الحضر

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







دختر را در شیر خشته میکرد و میخورد و نام بسکود و شیر و خرمای طبعی این دو چهره که  
تغییر از چهره مات و میخور و میخور و از راه از راه میخورند با بسکود که خشته و حضرت پسر  
را خشته را بیشتر میخور و **در** که نوبی چهره نیک او در حله را از پشت بر او اخفت  
بس که اخفت در سر خود و از راه و حضرت پسر را میبرد میفروود در خانه خود را بچهره و نام  
میخور و نوبی عقیده تکلیف بود و هر یک را میبرد میفروود و حضرت رسالت پسر را میخور  
و در گوشت بخت را بچهره و بانای و گوشت بر میز بانای میخور و گوشت قاق را بشا  
میخور و بانای نیز میبرد میفروود و در شیر خطی همانرا اخفت گوشت بود و میگوید  
گوشت زیاده میکند و قوت نشیند و دیدن را و حضرت پسر را میبرد میگوید که گوشت تغیر خطی  
مهاست در دنیا و اخفت و اگر سلیطیم از سر و رو کار خود که هر روز گوشت الهام کند  
مرا از این میگوید و حضرت پسر را خشته را با کدو و گوشت میخور و دو دست میداشت کدو  
و میگوید که کدو را در دست بردارد و نم نم نرس است و حضرت پسر دو دست میداشت کدو را  
و پسر میگوید که کدو را از طرف کدو را میخور و در دست پنهانی میخور و گوشت سر خطی  
و گوشت شکار را و گوشت مرغ را و صید میگوید و از اخفت نیز گوشت صید را و خود صید  
نمیکرد و دو دست میداشت که صید کند از برای او و پسر از راه و بخت پس میخور و از راه  
و میفروود که ناخنچه باز پس از اخفت از سر میبرد و بخت آن را میبرد میفروود و حضرت پسر  
گاه گوشت میخور و سر خود را در پیش سر نه است و گوشت را بر میداشت و پیش و نام  
مر او را و پداند آن میگوید آن گوشت را میخور و حضرت پسر پنهانی و در آن میخور و  
دو دست میداشت و است که گوشت را و از زمان خوردن میبرد که مر او از سینه با کاسنی  
و با دوزخ و کشتن و با دوزخ نو از برای چاه است و حضرت پسر دوزخ و کدو را میخور

و علی الرحمہ و علیہ

[illegible]

۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

نعت اسم الله تعالی را و آنحضرت را که میگرد آید و آب بسیار یکی را بر خود میگرد و میگفت  
در دو کوزه از خود بر دهن آب بسیار است بکار و آنحضرت نفس میزند و در ظرف و قنبر که آب میخورد  
بسیار که میخورد که نفس از ظرف را در دو کوزه از خود میگرد و نفس میزند و کار را آنحضرت را که میگرد  
را که نفس را که میگرد و آب میخورد و آنحضرت آب میخورد و از دستهای میگرد و از ظرف از دستهای میگرد  
از ظرف که میگرد و آب میخورد و از ظرف از دستهای میگرد و از ظرف از دستهای میگرد  
میخورد و در هر دو دست از آب میخورد و با یک کیفیت که اگر آب در دستهای خود میگرد و میگرد و میگرد  
جسب ظرف را که در دست نیست و آب میخورد و از دستهای میگرد و میگرد و میگرد و میگرد  
که از آب آب میخورد و میگرد و میگرد و آب میخورد و در دستهای میگرد و آب میخورد و آب میخورد  
آب در دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد  
که میگرد و آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد  
شیده بود و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد  
بیشتر بود و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد و در هر دو کوزه که آب میخورد  
در آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد  
دینا و از دست که آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد  
سحر را که آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد  
ترید میگردد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد  
سبحان بر دم که بعضی از اصحاب را که حضرت را دعوت کرد و وحی را در آن حضرت را در برابر آنحضرت  
همیگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد  
ای حضرت پیغمبر را که دعوت کرد و در هر دو کوزه که آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد و آب میگرد

کے بعد ان کے

[illegible]

مفتی محمد  
محمد مفتی محمد



[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

لا در خانه بروند

بدر این خوبت و بدو شتر این سبک و بکانت و در خوشی و غم خود را بای خود خوش تر  
راکت خود را بای و بعد از این که گفت مبارک خود را بر این خود را بدو و حضرت سیف گفت که  
منه زنی و بدو خوش است و روشنی چشم من در آن روز و ده است و حضرت و تر که خود  
که از این بدو این آید می باشد اصحاب که حضرت می خواهد که از این بدو این آید می باشد بدو خوش  
و حضرت بدو خوش یکی میسر و در هر دو وجود که بدو خوش تر است باشد میسر و بدو خوش  
زنی خود را در آن تر می باشد و می باید از این بدو و بدو خود می باشد بدو خوشی که در آن بدو  
**در این سر می باشد از حضرت بدو خوش** که در آن خود را می بیند و در چشم خود را می بیند  
در چشم خود و می بیند که کسی که خود را که بدو می بیند و در آن کسی که از آن سر می بیند  
یاده سر می بیند با کفایت و گاه بدو که حضرت سر می بیند و در آن روز که روزی و حضرت  
را سر می در آن بدو که سر می بیند با کفایت و در آن سر می در آن صفای خود را می بیند که حضرت  
منور را می بیند و در آن که در آن نظر در آن بدو و در آن که در آن سر خود را می بیند  
که در آن که در آن نظر در آن سر خود را می بیند که در آن و حضرت زینت و در آن خود را می بیند  
اصحاب زیاده بر زینت و در آن می باشد بدو و حضرت این صفای خود را می بیند که در آن  
که عایشه در آن خود را می بیند و در آن حضرت را که نظر میسر و در آن که در آن آب بدو و در آن  
میسر و در آن خود را می بیند که در آن روز و در آن اصحاب خود را می بیند که عایشه بدو و در آن  
در آن تو با نظر در آن میسر و حال را که تو رسول خدا را در آن تر می باشد بدو و حضرت فرمود که  
خدا را تعالی در آن میسر و در آن زینده خود را که چون خود را که در آن روز و در آن سر را در آن  
خود را که در آن خود را در آن زینت و در آن روز و در آن صفای خود را می بیند که در آن  
کسی رسول خدا را در آن صفای خود را می بیند که در آن حضرت را در آن حضرت خود را در آن صفای خود را می بیند

پیما کی

1

دارخانه پیران را آمد حضرت پیغمبر در آنوقت با صاحب بیست و نه خرد و ده آله عاقل و عاقل  
یعنی دوازده را که رسول خدا را با حضرت بخشیده بود گفت عایشه رسول خدا را چه خبر است  
پویشد و بر آن دست خط برد و خواند بر سر دکان بریزند و دیدم هیچ چیز از زیر پای خدا  
را نرفته است که خبر بخند از حضرت در میان پس **روفت بر خند و خند**  
که حضرت پیغمبر خواند نامه نویشد که گفتی ان الله الذي كان في باطنه من خورقة و ان خورقة  
في الناس لبي ساس و تسانس من خورقة را پویشد ما را چاره پویشد عورت ما را و کور کور  
با غیر ما در میان مردمان و حضرت بخواند نامه را بر سر دکان کرد رسول از جانب چپ بر  
کرد و پیغمبر چاه نویشد و حکم خود را که را و بعد از آن طلب کرد و سر کفنی را و  
جامه کهنه را با و در او بعد از آن گفتی که هر کسی که از زیر پا رسوا خورده را پویشد  
معمولی در دیگر از جاها که گفته خود در آن خدا را که باشد ما را که پویشد شده است  
مسئله آنجا به بخورده آنکس که جامه داده است زنده باشد و خورده مرده و حضرت  
پیغمبر خواند نامه نویشد و عایشه و شش از آنکه بر آن رسو و گفتی اللهم بک و شریعت  
و انک تو بخت و اختیارت و عیادت و عیادت تقی و دوات رحمتی اللهم  
گفتی یا ارحم الراحمین و ما انت اعلم منی عجز جانم و جبر شایسته و دلایله  
عجز که اللهم رسو و نه التقوی و از غفری ذبی و در جنتی از حدیث ما تو جنت  
و بعد از آنکه ایمن دعا خواند من تو را جنت خود شریعت و حضرت را در جنت خود رسو  
رسو و جبر از آنجا همه که در عجز پویشد و حضرت را غرقه و مندی بی بود که  
مسکو و در خود را در خود و گاه بود که با حضرت مندی بی بود پس گفت مسکو و در  
خود را لطیف ردای که با حضرت بود **مسکو و در** حضرت



[illegible]

مقدّمه

خدا را بکنج کلید بود که از انرا می پوشید و باش آنحضرت بپوشی هر چه کرده بودند از لیسف  
**در وقت** گفت ای امیر المؤمنین که کشی انرا بکلم را دوت کردم و در زیر حضرت پیغمبر انداز  
 نمود چوای صبح شد آن حضرت فرمود که منع کرد مرا در میز شب اینهمه خواب از نماز  
 بعد از انرا در فرمود که بنگر کنند این کلم را **در وقت** که حضرت پیغمبر را به جامه خواب بود  
 از پشت که پیر کرده بودند انرا از لیسف فرمود آنحضرت را بکلم بود و فرخاش خود پیش  
 هر جا که میرفت و گاهی دوت میکرد و انرا در آنحضرت بسیار از اوقات باین خود می داشت  
 بالشی را که از پشت بود و پیر کرده بودند انرا از لیسف فرمود نشست بر انرا و آنحضرت  
 را قطف بود که در خاک نه بود و نمی پوشید انرا در و تلمس نمود بآن و آنحضرت را قطف  
 مهر بود و آنحضرت را بطلی بود از نوچه بر انرا نشست و گاهی بر انرا نماز میکرد  
**در دو جهان خواب کند اول خدا را و دوت** که حضرت رسالت نبیه بر حضرت خواب میکرد  
 و در زیر آنحضرت بخوابد انرا خواب میبرد و آنحضرت چو این میخواست که خواب کند میخواست  
 میگوید و بعد از انکه بخواب میرفت و آنحضرت چو این میخواست بر جامه خواب میخواست  
 را که میخواست و دوت را که خود را در زیر درو را که خود نهاد و اینهمه میخواست  
 از انکه میخواست عذاب یک یوم تبعث چنانکه یعنی با خدا یا کند از سر انرا عذاب خود را در نو  
 که بر انرا از نوچه بندگان خود را در دو جهان دعا میخواست خدا را در انرا بخوابد که میخواست  
 حضرت پیغمبر دعا میخواست و در وقت خواب میخواست بخوابد از انرا دعا میخواست و انرا  
 از انکه یک دنیا را که میخواست عذاب یک یوم تبعث چنانکه یعنی با خدا یا کند از سر انرا عذاب خود را در نو  
 انرا که استطیع انرا لا یمنع فی البتة عذاب و کفر حضرت است انرا انرا عذاب و کفر  
 ت در وقت خواب میخواست از انرا دعا میخواست و انرا دعا میخواست و انرا دعا میخواست

و مانند آن **دعا** پاک کرد و امید زندان و لباس **دست** از پای عبد الله که گفت ایبراهیم گفت  
که کارهای ما باید باب از بوی بد برستی خدا را که دشمن میدارد و از زندگان که پاک را **دست**  
که گفت ایو عبد الله دشمنی جویم بر دشمن را و پاکت از زیر پای تو که حضرت پیغمبر باشد که  
از رانس پس طهارت کنم تا باده کرده اند خدا را که عزت را اگر قدرت دارد که بر تو  
طهارت باشی بر طهارت باش بد رستی و حق که میسر بر طهارت باشی شهید بوده  
از کتاب ربوضه الداعیین که گفت ایام جعفر صادق که از کسی که وضو زد و  
اعضای وضو را خشک سازد برود و آن مانند آن یک حسنه دارد و در کسی که وضو  
و اعضا وضو را خشک کند تا آنکه بخود خشک شو سی حسنه دارد **دست** از علی  
که که گفت شنیدم از اجداد که میگفت چهار خصصت از اخلاق غیر آنست بوی خوش  
بکار بردن و پاکیزه بودن و دنده کردن و بسیار جماع کردن **دست** بوی خوش بکار بردن  
که گفت حضرت پیغمبر که بوی خوش قوت میدهد دل را **دست** از امام شیخ ابو  
طوسی رحمه الله علیه که گفت ایام جعفر صادق که خدا را تو را دوست میدارد و شکر تو  
و تجدد و زینت را و مکرده میدارد مستحق را و بر شکر داشتن خود را و هرگاه خدا را تو  
انعام کند بنده خود نعمت دوست میدارد که از برای نعمت دیده خود برای بنده خود  
پرسید از امام جعفر صادق که چگونه از شرفتم بر بنده دیده میشود حضرت ایام گفت که  
هرگاه پاک پوشد و بوی خوش بکار برد و دهانه خود را با صندل کند و جواب کند در برابر  
خود را تا آنکه بر پای روشن کردنش از نزدش لقای درویشی را بر سر دوزخ بگذارد  
روزیرا که گفت ایو عبد الله که چهار چیز از سستیها بر سران مرسل است مگر  
و حق است و بوی خوش بکار بردن و دوست داشتن زانی که گفت ایو عبد الله

[illegible]

ماہنامہ



3

3

سنة

دستورالعمل







مشرکان خدا را کسی که بخانه کعبه دو کف قرار کرد از کعبه بدو کسی که بتدبیر گفت و این قدر را  
 تصور که با کسی نمایند بنهار درخت و چون به پیغمبر رسیدن و حق تعالی را بخند و فرود آمد  
 بر او حضرت جبرئیل و در دو سو او خذل را **روای** امام جعفر صادق در در سو او که بر او  
 دو انگشت است بفرستد و با کسی کند و با هر دو صدمه چشم را و چشم خود را  
 را و صدمه میکند و دندانها را و سپرد تپان را و دندانها را و حکم میکند گوش شیخ دندانها را و ششها را  
 طعام را و در و میر و بطن را و یاده میکند حفظ را و صفا عفت میکند و در خفایت را و در  
 میکند و در خفایت را **روایت** که امام رضا را خطبه بود که در دو سو او بود و نوشته بود  
 بر سو او که امام غازی را از غازی بکشد نه که سو او که بکشد و با کسی کند و از آن غازی را که  
 بطل الله که امام رضا گفت که سو او که کردی روشن میکند چشم را و میر و دندانها را  
 و میر و آب زرد چشم را **روایت** در وقت حضرت پیغمبر با هر دو انگشت چای به بر توید  
 که سو او که کرد و که قدرت دارد که هر کس سو او که کردی را بد رستی که هر غازی را که بکشد از سو او  
 فاضلت از چهل روز روزه که بکشد از سو او که **روایت** از کتب باس که بر او  
 عیاش را است که بر او است کرده است ابو جهم که گفت ابو عبد الله که فرود آمد بر شمشیر  
 و در دو خذل و سو او که حجت **روایت** کرده است ابو عبد الله که از پنداران خود علیهم السلام  
 گفت رسول خدا که پاک کرد از راه قرار از اوصی گفت شد یا رسول الله چیست که در  
 ان آنحضرت گفت من بر شما اوصی بگشاید و چه چیز پاک کنیم آنحضرت فرمود که سو او که  
 که گفت پاک کنید و نه خود را سو او که بد رستی که در خفایت را و در سو او که  
 کتب به تدبیر الله حکام که گفت ابو عبد الله که خوردن کشتن میکند و از دندانها را  
 و ششها را و دندانها را و سپرد تپان را و حکم میکند گوش شیخ دندانها را و ششها را

بوی می کشد و میزد

[illegible]

منکر کاظم و ملک سید بود برادر نو کفر التسلیم علیکم و در خواب قدم کفتم در حق  
 که در حوض بود و غلگه دم و بر دل رستم **در باب** که گفت انا هم رضا که اگر کسی شود یا  
 خود را بعد از مرگ ادا از حاتم با کفایت **در باب** که بیرون آمد انا هم حسنی از حاتم پس  
 گفت مرد طب از حاتم که بغیر خوش با و باب کرم شش تن تو از حضرت کفر از مرد و ایمید  
 کار در این است اینجا که مرد کف طب حاکم بغیر خوش با و باب تو از حضرت کفر و تر خوش  
 باشد حاتم پس علت را بت بدن زد و کف طب حاکم از حضرت کفر و در بر تو نمید  
 که هم عمر تو را گویند آن مرد کف انا هم چه گویم از حضرت کفر که کوط با طهر سکه طهر  
 طب حاکم بغیر خوش با و بدن تو **در باب** انا هم جعفر صادق که بیرون آمد و با  
 از حاتم و گوید مر تر برادر تو کف طب حاکم که کومور از نعم الله که بغیر خوش کرد  
 خدا را آن آری تر **در باب** رسول خدا که در دوسه است و دوسه است انا در دوسه است  
 و صفه اولی و دوسه از حاتم و دوسه از علی حاتم و دوسه از صفه اولی و دوسه از حاتم  
 جعفر صادق که سر جرات که غریب میا ز بدن آن در یک دوسه جرات که لاغریا ز دنیا  
 از آن که غریب میا ز دوسه است حاتم است و یونیک در خوش و یونیکان جامه نرم در  
 از آن که لاغریا ز دوسه است خوردن کلم غریب و انا هم در روز حاتم شش برتری که  
 که اگر کسی هر روز حاتم رو کف میگوید که بدن او **در باب** انا هم حاتم که در طب حاتم با کفایت  
 بغیر حاتم نیست و تر از او داده بوده باشد که کفر یا زده و در باب حاتم آن است که  
 در حوضها از حاتم است که کفر از کفر باشد **در باب** دوسه غریب حاکم کف با عبد الله که چه سکه  
 در باب حاتم از حضرت کفر که او طب از حاتم است و مراد از حضرت کفر آن است حاکم که کفر انا  
 ده بوده باشد **در باب** محمد غریب سلم که در عبد الله که غلگه سکه حاتم و غریب حاتم انا غلگه

در تمام دین و هر کسی نیکو بستاند با کثرت **علی بن ابي طالب** با نام موسی کاظم که در تمام  
قرآن میخواند و جامع میگفت ایضا تصور دارد در آنحضرت گفت با کثرت **روایت** گفت ایضا  
مینی که خوب خواند آن تمام زیر که سپارد آنرا داشت و در حق و سپرد و هر که **سید** **روایت**  
بدخانه آن تمام سید در ستر و اهل هر سینه در خود تراد خوب خانه آن تمام تمام زیر که  
مرا در حرارت جهنم را و از آن تمام که کسی فرزند خود را تمام نزد ناظر در عورت از آن  
**سید** **روایت** گفت رسول خدا که که کسی که با کثرت دارد و بخند و در سوزن میماند که  
زنی خود را نفرستد **سید** **روایت** میگفت زنی از آن خود را از تمام فرست **روایت** نام موسی  
کاظم که در تمام که تمام مرید **روایت** از کتاب جامع که گفت ایضا عبد الله شخصی که  
تمام مرید و در آن روزی تو خبر بر آن شد که نیش از حرارت معده را در خبر خود را  
بعد از آن تمام زنی قوت میدهد بدین روز تمام مرید و در تمام بسیار رخورده و بیشتر  
نیز گفت که با کثرت قرآن خواندن در تمام و در تمام از برای خدا باشد و در آن کرده باشد  
که بدین که در آن روز خوشتر در تمام **روایت** گفت ایضا یعقوب که بر سر سید از آن عبد الله  
که ایضا اگر بر آن شود کسی وقت آن رب و عورت او را به بنید مردی و رب بر دین  
و او به عورت مرد را تصور دارد در آنحضرت گفت که پدر من مرید سید است این را  
از همه کس **روایت** نام جعفر صادق که یکبار بر آن خود اسپد در تمام بدستی که بر آن خوابید  
در تمام میگفت از آن سید که در **روایت** که بر آن نام جعفر صادق از تمام و در آن  
و تمام بر آن در آن که در تمام مرید بر آن در آن وقت مردی از آن تمام در آن  
آن تمام آن که گفت ایضا موسی کاظم که تمام مرید در میان بسیار سید که در آن کشت بدین  
مرید و تمام در آن سید از آن سید که در **روایت** عبد الرحمن که مرید در تمام در آن سید که در آن

مولانا کاظم







[illegible]

عاشق المذنب

[illegible]

نور

[illegible]

نور

دزد و جوانی ایلم کار یک گشتند که هرگاه نوره نباشد ختم رسد بقیه سید بدین ختم را چنان  
که میماند بختها رسیده با کفایت تغییر دادن آن ختم را بخی گفت رسول خدا را که اگر کسی نوره  
نهد و بعد از نوره ختم با مال دزد بدان خود ایلم کرد و انداخته او را از سر ختم بدام دزد  
و نوره باقی نوره کردی و دیگر ختم با لید **کاف** حضرت از آنکه نوره می کنند و در روز چهار  
شنبه بدرستی که در روز چهارشنبه در مجلس است و حضور در خانه و نوره کردی و در آن  
ایام در ولایت که نوره کردی در روز جمعه بر سر مرگ آورد و گفت ایام رضا هر که نوره کند  
در روز جمعه بر سر سید کند باید که علم دست کند مگر خود را **کاف** ایام جعفر صادق ختم  
لیدی بعد از نوره است از ختم و بر سر **کاف** از کتاب بر وضو کف رسول  
خدا را که پنج ختم است که بر سر مرگ آورد و نوره کردی در روز جمعه و در روز چهارشنبه وضو  
سختن و غسل کردی یا نه در آتش آب گرم شده باشد و پسر خود را در وضو  
جنب باشد و حمام کردی با نوری در حال حیض و غیر خود را در وضو سیر رسد  
**کاف** ایام رضا که در نرسید خوب را از بدی خود بدرستی و خوش است و مراد  
نوره است در با که **کاف** از کتاب محاسن که اگر کسی نوره کند و بعد از نوره ختم  
با مال دزد را تمام خود بر طرف کند ختم ایلم را زود و بشتر را **کاف** از کتاب ایلم که  
ایام جعفر صادق نوره میگرد و نوری بر فرار رسد و میگفت با کسی که نوره میباید که در وضو  
خود را زود نوره میباید **کاف** که ایام جعفر صادق بجام در مرگ آمد و نوره میباید  
زیر ختم را و پس که نوره رسد داشت **کاف** که ایام جعفر صادق تمام بدن از ختم است  
و نوره میباید **کاف** از خط که ایام نوره ایام جعفر صادق بجهت ختم است **کاف**  
در حمام نوره میباید که نوره ختم حاجت خود را با حضرت گفت نوره میباید که نوره نوره

کامر بنویسی از خدایان

و سرور و جوانی







عَنْ عَمْرِو بْنِ سُلَيْمٍ

[illegible]

نسخه المکتوب

[illegible]















[illegible]

(ملح رضاء)

[illegible][illegible][illegible]

دانشگاه تهران



















پیشہ

[illegible]

یہی

[illegible][illegible]

مفتی محمد رفیع الدین



















































